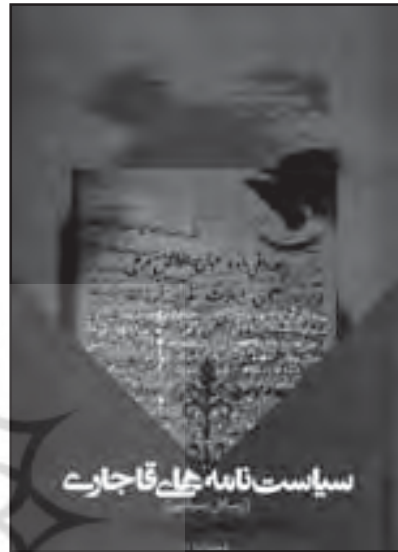


تأملات نابهنگام

• داریوش رحمانیان
استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

بر حسب تاریخ نگارش به چاپ رسیده‌اند. از آن میان پنج - شش رساله مربوط به دوره‌ی فتحعلی شاه و محمد شاه، سه رساله مربوط به دوره‌ی مظفری و بقیه از دوره‌ی ناصری‌اند. این رساله‌ها از نظر ارزش صوری و محتوایی و اهمیت سیاسی و تاریخی نیز متفاوت‌اند. در مجموع همه‌ی آن‌ها به عنوان سند تاریخی بازتابی از شرایط روزگار خویش‌اند و برای مورخ حکایت‌ها دارند. تفاوت مهم‌تر مربوط به تفاوت شغل و حرفه و جایگاه سیاسی و اجتماعی و... نویسندگان آن‌ها است. از آن میان، نویسندگان سه رساله‌ی مشکوة محمدیه (رساله‌ی هشتم در مجموعه)، قوام‌الملک (رساله‌ی یازدهم در مجموعه) و روح‌الاسلام و صراط‌المستقیم علی‌الانام (رساله‌ی سیزدهم در مجموعه) ناشناخته است. شش رساله نیز به قلم مورخان به نگارش درآمده‌اند که عبارتند از: شمیم عباسی و تحفه عباسی (رسالات اول و دوم در مجموعه) به قلم محمدصادق وقایع‌نگار مروزی مورخ عصر فتحعلی شاه و نویسنده‌ی تاریخ جهان آرا. سؤال و جواب حکیمانه و شمس‌الانوار یا قانون السلطنه (رسالات پنجم و ششم در مجموعه) نوشته‌ی محمدهاشم آصف ملقب به رستم‌الحکما و صاحب رستم‌التواریخ. سلوک الملوک مظفری (رساله‌ی بیست‌ویکم در مجموعه) نوشته‌ی عباسقلی ملقب به سپهرثانی. قانون مظفری (رساله‌ی بیست‌وسوم - آخر - در مجموعه) نوشته‌ی عبدالحسین خان ملک‌المورخین سپهر صاحب مرآة الوقایع مظفری. سه رساله از درباریان و دولت‌مردان: چهار فصل سلطانی یا شمیم فرخی (رساله‌ی هفتم در مجموعه) به قلم حاج میرزا آقاسی در ۱۲۴۶ق به نام محمدمیرزا - محمدشاه بعدی؛ قانون ناصری (رساله‌ی پانزدهم در مجموعه) نوشته‌ی میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک - وزیر خارجه‌ی معروف دوره‌ی ناصری؛ آداب ناصری (رساله‌ی هیجدهم در مجموعه) به قلم میرزا محمد ابراهیم محلاتی خلوتی - از درباریان و عملی خلوت معروف عصر ناصری و حریف شطرنج ناصرالدین شاه؛ رسالات به قلم دراویش و صوفیه: تحفة‌الناصریه فی معرفه‌الالهیه (رساله‌ی دهم در مجموعه) اثر ابن مرحوم حاج محمدحسین نصرالله دماوندی؛ قوام‌الملک (رساله‌ی یازدهم در مجموعه) نوشته‌ی یک صوفی سنی‌مذهب ناشناس دوره‌ی ناصری؛ و جوب سلطنت ناصرالدین شاه (رساله‌ی شانزدهم در مجموعه) به قلم میرزا محمد نائینی ملقب به صفاءالسلطنه از متصوفه‌ی عصر ناصری؛ رسالات برخی از فقها و مجتهدان دوره‌ی قاجار: سیاست مدن (بخشی از



■ سیاست‌نامه‌های قاجاری
■ غلامحسین زرگری نژاد
■ چاپ اول، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶، دو جلد

سیاست‌نامه‌های قاجاری چهارمین مجموعه از متون و رسائل سیاسی عصر قاجار است که از سوی مصحح دانشمند این مجموعه به اهل تحقیق ارائه می‌شود. پیش از این کتاب‌های رسائل مشروطیت (جلد اول، شامل هجده رساله‌ی موافق و مخالف مشروطه انتشارات کویر، ۱۳۷۴)، احکام‌الجهاد و اسباب الرشاد (رسائل و فتاوی‌ی جهادیه دوره فتحعلی شاه و جنگ‌های ایران و روس - رساله‌ی جهادیه - انتشارات بقیه، ۱۳۸۰)، رسائل سیاسی عصر قاجار (جلد اول، شامل هفت رساله‌ی سیاسی از عصر قاجار، انتشارات کتاب‌خانه‌ی ملی، ۱۳۸۰) با مقدمه و حواشی و توضیحات و تعلیقات از سوی ایشان به چاپ رسیده بود. آن‌گونه که در درآمد مجموعه‌ی حاضر اشاره شده است، ایشان برنامه‌ای مفصل برای انتشار مجموعه‌ی متون و رسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دوره‌ی قاجار تدارک دیده‌اند و تخمین می‌زنند که حجم مجموعه‌ی آن‌ها در صورت انتشار به حدود ده جلد کتاب خواهد رسید. (درآمد، صص ۸ - ۹)

سیاست‌نامه‌های قاجاری شامل بیست‌وسه رساله است که



تحفة الملوک) و میزان الملوک (رسالات سوم و چهارم مجموعه) به قلم سیدجعفر بن ابی اسحاق کشفی دارابی بروجردی - از فقها و مجتهدان نامدار دوره‌ی فتحعلی شاه و محمد شاه؛ حقوق دول و ملل متمدن یا تحفه‌ی خاقانیه اثر محمد رفیع طباطبایی تبریزی ملقب به نظام‌العلماء از علمای دوره‌ی ناصر. رسالات دیگر این مجموعه به قلم شماری از علما و اهل قلم کمتر شناخته شده و یا گمنام دوره‌ی قاجار نوشته شده‌اند. این رسالات بر اساس نگرش و سلیقه‌ی گردآورنده گزینش شده‌اند و شاید اگر کسی دیگر با سلیقه و نگرشی دیگر می‌خواست تا مجموعه‌ای از سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌های دوره قاجار را، که نسبتاً فراوان و پرشمارند، فراهم آورد چیزهایی بر این مجموعه می‌افزود و شماری از آن را نیز می‌کاست. شاید بهتر باشد که زمانی مجموعه‌ی این رسائل بدون گزینش و فارغ از اعمال نظر و سلیقه‌های این یا آن مصحح و گردآورنده به ترتیبی دیگر به چاپ برسد و در دسترس همه‌ی محققان تاریخ اندیشه‌ی سیاسی قرارگیرد. احتمالاً در آن صورت همراه با ترتیب زمانی - تاریخی می‌بایست ترتیب موضوعی و محتوایی را برحسب وابستگی‌های شغلی و حرفه‌ای و فرقه‌ای و طبقاتی و اعتقادی پدیدآورندگان آن آثار در نظر گرفت. گردآورنده و مصحح این مجموعه درآمدی مفصل و مشروح - حدود ۹۰ صفحه - بر آن نوشته است. جدای از اهمیت متن رسائل، این درآمد نیز از نظر نوع نگاه مصحح به تاریخ اندیشه‌ی سیاسی دیوانی و به‌ویژه جریان سیاست‌نامه‌نویسی و اندرزنامه‌نویسی پراهمیت و قابل بحث و تأمل است. از آن درآمد، حدود هجده صفحه بحث مشروح مصحح است پیرامون مفاهیم و محورهای اصلی موجود اندرزنامه‌ها و سیاست‌نامه‌های ایرانی در طول دوره‌ی اسلامی که با تکیه بر مفهوم زوال و انحطاط نوشته شده است. در این بخش از درآمد، پاره‌ای مسائل و مباحث مهم برپایه‌ی دیدگاهی ویژه مطرح شده است که زبده‌ی آن را می‌آوریم و به اشاره و اجمال پیرامون آن بحث می‌کنیم. بخش بعدی آن درآمد شامل معرفی رسالات بیست‌وسه‌گانه‌ی مجموعه و نویسندگان آن‌ها و اشاره به پاره‌ای وجوه اهمیت هر یک و ارائه‌ی زبده‌ی محتوای آن‌ها است؛ که برخی موارد آن نیز به نوبه‌ی خود بحث‌انگیز است و چه بسا لازم باشد که مورد تحقیق بیشتر قرار گیرد.

در تاریخ صدو پنجاه ساله‌ی اخیر «انحطاط‌شناسی ایرانی» برخی از انحطاط‌شناسان ما به درجات به اهمیت و ضرورت پرسش از

سرشت و سرگذشت اندیشه و فرهنگ سیاسی ایرانی در فهم و درک تقدیر تاریخی ایران و ایرانیان و علل و شرایط انحطاط و عقب ماندگی‌شان اشاره یا تأکید کرده‌اند. به نظر می‌رسد میرزا ملکم خان در این قضیه پیشگام بوده است. او نخستین آسیب‌شناس فرهنگ و اندیشه‌ی سیاسی سنتی بود و آن را - با مجموعه عوارض اش - علت‌العلل انحطاط می‌پنداشت. به گمان او، استبداد ایرانی درخت یا تنه‌ای بود که ریشه‌اش اندیشه و فرهنگ سیاسی سنتی شخص‌باور بود و میوه و ثمرش انحطاط و عقب‌ماندگی. از ملکم خان تا جواد طباطبایی بوده‌اند انحطاط‌شناسانی که هر یک به نوعی چنین پیامی به ما داده‌اند و برای درک شرایط و علل و عوامل انحطاط ما را به تأمل و دقت و کنکاش در مبانی فکری و فلسفی مدنیت‌مان و به‌ویژه فکر و فرهنگ سیاسی دعوت کرده و فراخوانده‌اند. به اشاره می‌گوییم و می‌گذرم که مصحح ارجمند این مجموعه نیز مفهوم زوال و انحطاط را برای تاریخ اندیشه‌ی سیاسی ما در هزاره‌ی اخیر پذیرفته است؛ اما آن گونه که از درآمد ایشان برمی‌آید، انحطاط عمومی ایران را بر پایه‌ی عللی دیگر - و خارج از علل و شرایط فکری و فرهنگی یا ذهنی و معرفتی - یعنی برپایه‌ی علل اقتصادی و اجتماعی یا شرایط عینی و مادی درک و تبیین می‌کند. به گمان وی، زوال و انحطاط اندیشه‌ی سیاسی خود یکی از آثار و پیامدهای چیرگی مکرر و مداوم بداوت و ساختار قبیله‌ای بر حضارت و ساختار مدنی و نظام شهرنشینی

**درباب ریشه‌ها و شالوده‌های
انحطاط فرهنگی و تمدنی ایران،
سخنان بسیاری گفته شده و
تحلیل‌های گوناگونی عرضه گشته
است، اما غالباً دور از معرفت دقیق
به تحولات تاریخ ایران و از سر
بی‌اطلاعی از واقعیات تاریخی**

اندرزنامه‌های ایرانی جایگاه محوری یافته است؟ لازم نیست که ملاحظات ایشان پیرامون این قضایای بسیار مهم را این‌جا تکرار کنیم. خواننده‌ی علاقه‌مند خود می‌تواند به درآمد این مجموعه رجوع کند و شرح ایشان را بخواند. اما اشاره به چند بحث مهم بایسته است و ارزش تأمل بیشتر دارد. به این نکته اشاره شده است که بی‌ثباتی و ناپایداری سیاسی و اقتصادی که از عوارض زیرساخت اجتماعی ایللیاتی و بدوی و مالکیت اقطاعی و تیولداری بود، بی‌ثباتی دائمی فرهنگ و مدنیت را به دنبال می‌آورد. «پس از فروپاشی هر قدرت بدوی فراگیر یا محلی، جان و مال تمامی شهرنشینان و روستاییان نیز به سرعت در معرض تهدید هرج و مرج قرار می‌گرفت، دشوار نیست تا دریابیم که چرا در بسیاری از اندرزنامه‌ها، از سلطان ظالم نیز در مقایسه با فتنه و آشوب دائمی استقبال شده است.» (درآمد، ص ۱۷)

در چیرگی آن شرایط عینی، اندرزنامه‌نویس بالاچار به سمت و سوی ترجیح و توجیه نظام استبدادی و نظم ظالمانه - به‌عنوان بدیل آشوب و هرج و مرج و فتنه‌های ناشی از آن - می‌رفت. ذهن و اندیشه‌ی او به تبع فرهنگ عمومی، توجیه‌گر و پذیرنده‌ی ظلم و نظم ظالمانه و ظالم ناظم می‌شد. در همین رابطه نویسنده به نکته‌ای بس مهم اشاره دارد: تناقض شاه‌دوستی و شاه‌ستیزی در رفتار و اندیشه‌ی ایرانی! «در تاریخ فرمانروایی سلاطین بدوی بر ایران، سلطنت هم مطلوب بود و هم منفور. هم عامل چپاول بود، هم عامل کنترل و مهار ناامنی مجدد. چندین قرن هراس از ناامنی و غارت... مردمی را چنان پرورده بود که هم وجودشان مالامال از نفرت پنهان از حاکمان سیاسی بود، هم زبان‌شان ثناگوی آنان... چنان بود که آموختند تا به هنگام ضرورت و ناچاری، افسد را با فاسد دفع کنند.» (درآمد، ص ۱۸)

به این نکته‌ی مهم نیز درباره‌ی جایگاه وزیر و وزارت در اندرزنامه‌های ایرانی اشاره شده است که در سنجش با اندرزنامه‌های سده‌های نخستین، در اندرزنامه‌های دوره‌ی چیرگی بدویان، «گفت‌وگوی مستقل از وزارت و خصائص وزیران محدودتر و کم‌رنگ‌تر» می‌شود. اما از دوره‌های نزدیک

ایرانی در هزاره‌ی اخیر بوده است. (درآمد، صص ۱۲ به بعد) در تحلیل و تبیین ایشان از روند رکود و انحطاط اندیشه‌ی سیاسی و به‌ویژه اندرزنامه‌نویسی، هیچ اشاره‌ای به ضعف‌ها و کاستی‌های درونی خود آن نظام اندیشگی نشده است. گویی اندیشه و فرهنگ به گونه‌ای یک‌جانبه و یک‌سویه پیرو و تابع شرایط بیرونی است و رشد و دگرگونی‌اش در گرو دگرگونی عوامل و شرایط بیرونی (شرایط عینی) است. درباره‌ی اصل بودن یا علت‌العلل بودن شرایط عینی در انحطاط ایران چنین می‌نویسد:

«درباب ریشه‌ها و شالوده‌های انحطاط فرهنگی و تمدنی ایران، سخنان بسیاری گفته شده و تحلیل‌های گوناگونی عرضه گشته است، اما غالباً دور از معرفت دقیق به تحولات تاریخ ایران و از سر بی‌اطلاعی از واقعیات تاریخی. به نظر می‌رسد که در قیاس با نقشی که هجوم و سیطره‌ی مداوم بداوت در سوق دادن فرهنگ و تمدن ایرانی به رکود و سکون ایفا کرد، سایر علل و عواملی که برخی به عنوان عوامل انحطاط برشمردند، نقشی کاملاً فرعی داشته، یا در حقیقت در شمار معلول‌هایی بوده‌اند که به جای علت نشسته‌اند. به گواهی تاریخ، آن‌چه ایران را از ریشه سوزاند و بر جای خویش متوقف ساخت، سیطره‌ی طولانی بداوت بود و همه علل و عوامل فرعی انحطاط ریشه در همین علت اصلی داشت.» (درآمد، ص ۱۴)

البته پیوند تغییر و دگرگونی شرایط ذهنی و عینی چیزی نیست که بتوان منکر آن شد یا نادیده‌اش گرفت؛ اما اگر میان این شرایط رابطه‌ی تقدم و تأخر یا زیربنا و روبنا و اول و دوم و اصلی و فرعی و... برقرار کنیم، به تک‌عامل‌بینی گرفتار می‌شویم، که خلاف منطق و دانش تاریخ و علوم انسانی است. رابطه‌ی شرایط عینی و ذهنی و تغییرات و تحولات آن‌ها رابطه‌ی تلازم و تقارن است و بنابراین منطق علوم انسانی - اجتماعی تک‌عامل‌بینی ذهن‌گرایان و عین‌گرایان و تبیین‌های صرف علی و پوزیتیویستی یا تفهیمی و تفسیری و معناکاو را بر نمی‌تابد. در تبیین زوال و انحطاط بالااعم و زوال و انحطاط اندیشه - و به‌ویژه اندیشه‌ی سیاسی - بالاخص، رویکردهای تبیینی و تفسیری مورد اشاره مکمل یکدیگرند و نه متضاد با هم.

در درآمد گردآورنده و مصحح به این نکته اشاره شده است که مباحث محوری غالب اندرزنامه‌ها عبارتند از: سلطنت، وزارت و عدالت. (ص ۲۱) درباره‌ی هر سه مبحث و جایگاه‌شان در اندرزنامه‌های ایرانی شرحی کوتاه و گویا ارائه شده است. نویسنده در ابتدای درآمد خود، پنج پرسش را درباره‌ی سرشت و سرگذشت سنت اندرزنامه‌نویسی ایرانی مطرح کرده که از آن میان سه پرسش مربوط به جایگاه هر یک از آن سه محور در اندرزنامه‌های ایرانی و نگرش ویژه‌ی اندرزنامه‌نویسان به آن‌ها و دو پرسش دیگر نیز مربوط به راز دیرپایی و ماندگاری سنت اندرزنامه‌نویسی ایرانی تا مشروطه و در عین حال رکود و زوال آن است. (درآمد، صص ۱۱ - ۱۰) در ارتباط با سلطنت و وزارت پرسش این است که چرا و چگونه سلاطین و فرمانروایان در سنت اندرزنامه‌نویسی عادل و ظل‌الله فرض شده‌اند؟ و چرا و چگونه نهاد وزارت در

مخاطب و صاحب قدرت و سلطنت اگر نخواست به پیروی از بند و اندرز او، از عدالت به عنوان وسیله یا ابزار دوام و استحکام اساس سلطنت‌اش بهره بگیرد، چگونه و از چه راه دیگری می‌توان او را به عدالت‌ورزی واداشت؟ و اساساً چرا عدالت را باید فقط از شخص یا اشخاص طلب کرد نه از اصل نهاد و نظام؟ و...

در درآمد گردآورنده‌ی این مجموعه، به کارکرد عدالت و قواعد و مفهوم آن در اندیشه‌ی کهن ایرانی و در ساختار سیاسی - اجتماعی ایران در دوره‌های مختلف تاریخی به عنوان عاملی در حفظ سلسله‌مراتب اجتماعی و نظام طبقاتی اشاره شده است. از جمله به منزله‌ی ابزاری در دست اهل قلم و دیوان ایرانی برای حفظ مکانت و موقعیت خود در برابر اهل شمشیر در دوره‌ی چیرگی ترکان و مغولان (درآمد، صص ۲۲-۲۳) ضمن این بحث نویسنده به گونه‌ای مبهم و گذرا به این نکته اشاره کرده که از این دوران به بعد، بحث از عدالت در اندرنامه‌های ایرانی، ژرفا و گسترش یافت و شکل و شیوه و هدف از طرح آن نیز دگرگون شد و از جمله به این نکته اشاره می‌شود که از دوره‌ی نزدیک به قاجار، این روند افزایش محسوس و قابل ملاحظه یافت. وی علت این پدیده و تعمیق و توسعه‌ی مفهوم سنتی عدالت را در دگرگونی اوضاع پیشین و محدود شدن خصلت پلنگی حکومت خلاصه می‌کند و به‌طور کلی تحول و تحرک در محتوای اندرنامه‌های دوره‌ی قاجار را حاکی و ناشی از تحول و تحرک محدود در بنیاد حیات اجتماعی ایران عنوان می‌کند. (درآمد، صص ۲۳-۲۴). به نظر می‌رسد قضیه مهم‌تر از آن است که این اشارات کلی و مبهم حق آن را ادا کند بهتر بود که این مسأله بیشتر و دقیق‌تر شکافته و شواهد و مثال‌های کافی و بسنده به خواننده ارائه می‌شد. در مورد تحول و تحرک سیاست‌نامه‌های دوره‌ی قاجار شاید لازم بود به برخورد با مدنیت جدید غربی و ورود اندیشه‌ها و آموزه‌های سیاسی جدید نیز اشاره کرد. با جنبش مشروطه و پیدایش نهادهای جدید محوریته قدیمی و سنتی سلطنت از میان رفت و به‌تبع، دفتر اندرنامه نویسی نیز بسته شد. (درآمد، صص ۲۴) مصحح گرانمایه درباره‌ی شرایط، زمینه‌ها و پیامدهای گسست از سنت اندرنامه نویسی و باور بر مشروطه از نظر اندیشه‌ی سیاسی، دآوری و ارزیابی ویژه‌ای ارائه داده است که بحث انگیز است و ناپذیرفتنی. ایشان چنین می‌نویسند:

«... گرچه گفت‌وگو از ایدئولوژی مشروطیت و حکومت قانون و حاکمیت ملی و حقوق ملت جایگزین اندرز سیاسی شد، اما چون به رغم بنیادهای مردمی نهضت و اصالت قیام ضد استبدادی مردم... مشروطه‌خواهی و آثار سیاسی مرتبط با آن (نه استبدادستیزی) نیز محصول حیات تاریخی ایران [نبود] و به‌سان دانه‌ای تناور شده از درون باغ و بستان ایران زمین نروید و تنها به یاری روش قلمه‌زنی در جغرافیای سیاسی ایران نشانده شد، هیچ‌گاه نتوانست بار و ثمری شایسته و حیاتی فعال و پرنشاط داشته باشد. به همین دلیل نیز، با وزش نخستین توفان، یعنی توفان سلسله‌ی پهلوی، به سادگی از ریشه درآمد.» (درآمد، صص ۴۵-۴۶)

به دوره‌ی قاجار به این سو، «گفت‌وگو از وزارت باردیگر رواج می‌یابد» و بر این نکته تأکید می‌شود که «وزیر باید فیلسوف و در تمام امور کشورداری برجسته و جامع آداب گوناگون باشد» (درآمد، صص ۲۰-۱۹) این بحثی است که بایستی بیشتر و دقیق‌تر به آن پرداخت. البته از مصحح محترم انتظار نمی‌رفته است که در درآمد چنین کتابی بیش از این به آن بپردازد؛ اما به‌رحال این مسأله از مسائلی است که توجه بیشتر و جدی‌تر محققان را می‌طلبد. در پیوند با این قضیه، به چالش نهاد وزارت و سلطنت دوره‌ی چیرگی بدویت و ایلیاتی و بدوی شدن سلطنت و سلطان و پیدایش و رواج و تداوم سنت وزیر کشی و جایگزینی تلویحی بحث وزیر آرمانی یا وزیر - فیلسوف به جای یا در کنار شاه - فیلسوف و حکیم حاکم و پیدایش سنت وزارت‌نامه نویسی در کنار شاهنامه نویسی و... نیز می‌شود و باید اشاره کرد به این امید که توجه بیشتر و دقیق‌تر پژوهشگران را به خود برانگیزد.

اما در رابطه با مفهوم عدالت در اندرنامه‌های ایرانی نیز، مصحح گرانمایه اشارات قابل تأملی دارد (صص ۲۱ به بعد) جایگزینی عدالت سیاسی و مصلحتی (و یا به تعبیر صاحب این قلم عدالت ابزاری) به جای عدالت اخلاقی، دینی، ارزشی که نویسنده با تعبیری چون عدالت سلطانی و شهریاری و عدالت نبوی و علوی از آن‌ها یاد و وجوه تفاوت شان را شرح کرده (درآمد، صص ۲۱ به بعد) مسأله‌ای اساسی است که سراسر تاریخ ایرانیان و مسلمانان و به‌ویژه تاریخ اندیشه و کنش سیاسی و اجتماعی آن‌ها را به درجات تحت تأثیر خود قرار داده است. علت‌شناسی و ریشه‌یابی این روند ناخجسته در زمره‌ی اساسی‌ترین وظایف متخصصان و صاحب نظران مسلمان اندیشه‌ی سیاسی است و در صورت انجام دقیق و درست می‌تواند به علل و عوامل روند انحطاط و به‌تبع، بر شناخت راه‌های برون‌رفت از آن پرتو بیفکند. با نگاهی اجمالی به متون سیاسی ایرانی - اسلامی و به‌ویژه سیاست‌نامه‌ها، می‌توان به روشنی دریافت که پدیدآورندگان این‌گونه آثار از عدالت به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی ابزار و وسیله یا راه و روشی برای نگاهداری و گسترش قدرت و حکومت است و نه یک ارزش و هدف که در راه نگاهداری و پاس‌داشت آن می‌توان و باید از همه چیز - از جمله قدرت و حکومت و ریاست - گذشت. اندرنامه نویسی سنتی هیچ‌گاه به این نیندیشید که در صورتی که

با نگاهی اجمالی به متون سیاسی ایرانی - اسلامی و به‌ویژه سیاست‌نامه‌ها،

می‌توان به روشنی دریافت که پدیدآورندگان این‌گونه آثار از عدالت به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی ابزار و وسیله یا راه و روشی برای نگاهداری و گسترش قدرت و حکومت است

**در مورد تحول و تحرک
سیاست‌نامه‌های دوره‌ی قاجار شاید
لازم بود به برخورد با مدنیت جدید
غربی و ورود اندیشه‌ها و آموزه‌های
سیاسی جدید نیز اشاره کرد**

فقها و مجتهدین شیعه، اولی الامر را بر پادشاهان تطبیق کرده و تا اعطای کامل مشروعیت به دستگاه سلطنت پیش رفتند و سلطنت را تداوم ولایت نبوی اعلام کردند. (درآمد، صص ۵۶-۵۵، ص ۹ و ۱۰ و دیگر صفحات) (البته بهتر آن بود که به پیشینه‌ها و ریشه‌های جنگ و جدال متشرعه و متصوفه یا اهل شریعت و اهل طریقت و به‌ویژه تفاسیر ویژه‌ی هر یک از مفهوم ولی و ولایت اشاره و پرداخته می‌شد.) در یک مورد نیز به صراحت داوری اشتباه آدمیت - ناطق درباره‌ی احکام‌المدن کرمانشاهی مورد اشاره قرار گرفته است. آن دو محقق یک واژه را غلط خوانده و بر همان اساس به یک داوری کلی هم درباره‌ی نویسنده‌ی آن رساله و هم درباره‌ی کل جریان اندرزنانه‌نویسی دوره‌ی قاجار دست زده‌اند! صاحب رساله چنین نوشته است که: «همیشه رضا و خوشنودی حق را بر خشنودی دیگران ترجیح ده.» و آدمیت - ناطق واژه‌ی حق را «خود» خوانده و نتیجه گرفته‌اند که اندرزنانه‌نویس مخاطب خود را به خودخواهی سفارش کرده، پس اندرزنانه‌اش را نمودار تنزل فکر سیاسی دانسته‌اند! (درآمد، صص ۶۴-۶۳)

در یک مورد دیگر نیز ارزیابی و داوری مصحح دانشمند این مجموعه با داوری‌های فریدون آدمیت در تعارض کامل است؛ اما به آن اشاره‌ای نشده است. می‌دانیم که آدمیت (هم در کتاب افکار اجتماعی و سیاسی... و هم در کتاب اندیشه‌ی ترقی) به‌سختی کارنامه‌ی عملی میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک را مورد نقد و رد قرار داد و بر این باور است که او فردی مرتجع، خودخواه و جاه‌طلب و دشمن نوگرایی و اصلاحات بوده است. مؤتمن‌الملک مخالف سرسخت ملکم و فراموش‌خانه و هواداران او بود. با این حال، جناب استاد زرگری‌نژاد بر این باورند که وی دولت‌مردی نوگرا، اصلاح‌طلب و میهن‌دوست بوده و علاوه بر این که مشوق دیگران برای گفتن و نوشتن درباره‌ی اصلاحات و نوسازی و قانون‌گرایی بوده، خود نیز رساله‌ی قانون ناصر‌ی را نوشته که بهترین سند برای اثبات قانون‌گرایی و اصلاح‌طلبی اوست. (درآمد، صص ۷۲ به بعد) بهتر بود اشاره می‌شد که قانون‌گرایی و اصلاح‌طلبی امثال میرزا سعیدخان تفاوت‌هایی با

از مجموع بیست‌وسه رساله‌ی این مجموعه، شماری از آن‌ها در همان روزگار قاجار چاپ سنگی شده‌اند و برخی نیز - مثل آثار کشفی - در روزگار ما توسط دیگر محققان به چاپ رسیده‌اند. درباره‌ی شماری از آن‌ها نیز بررسی‌ها و ارزیابی‌هایی پیش از این توسط دیگر محققان انجام شده است. از جمله فریدون آدمیت و هما ناطق در بخش نخست کتاب افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده‌ی دوره‌ی قاجار آثار ذیل را به‌اجمال مورد اشاره و بررسی قرار داده‌اند: تحفة‌الناصریه نوشته‌ی حاج محمدحسین نصرالله دماوندی، وجوب سلطنت ناصرالدین شاه نوشته‌ی احج میرزا محمد نائینی، مشکوٰۃ محمدیه، نویسنده ناشناس، آداب ناصر‌ی نوشته‌ی میرزا ابراهیم خان محلاتی (خلوتی)، خصائل الملوک (جهان آرا) نوشته‌ی اسدالله ابن عبدالغفار ابن آقای شهرخواستی مازندرانی، تحفة‌الملوک و میزان‌الملوک اثر جعفر بن اسحاق کشفی، عادات‌الملوک اثر محمدحسن ابن محمدجعفر. در بخش دوم همان کتاب نیز قانون سلطنت محمدهاشم صفوی رستم‌الحکما، احکام‌المدن محمدعلی کرمانشاهی و تحفه‌ی خاقانیه یا حقوق دول و ملل اثر محمد رفیع طباطبایی نظام‌العلماء تبریزی مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. در بخش سوم همان کتاب نیز، رساله‌ی میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک و در بخش ششم نیز، قانون مظفری ملک‌المورخین سپهر به‌کوتاهی معرفی و بررسی شده‌اند. نام بعضی از نویسندگان و تاریخ نگارش آثارشان در کتاب مزبور با آن چه که در مجموعه‌ی حاضر درج شده است، در پاره‌ای موارد اندک تفاوت‌هایی دارد. افزون بر آن، برخی از آن آثار در کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران نوشته‌ی فریدون آدمیت و در کتاب نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با رویه‌ی تمدن بورژوازی غرب نوشته‌ی عبدالهادی حائری و در شماری دیگر از تحقیقات اخیر و جدید درباره‌ی اندیشه‌ی سیاسی دوره‌ی قاجار مورد اشاره و بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. از آن‌جا که ارزیابی‌ها و داوری‌ها مصحح محترم این مجموعه، که خود از متخصصان طراز اول تاریخ قاجار و تاریخ اندیشه‌ی سیاسی آن روزگار هستند، در مواردی با محققان مورد اشاره کاملاً متفاوت و حاوی نقد و تعریض‌های صریح یا به‌تلیوح به مواردی از آن داوری‌هاست، اشاره به این پیشینه‌ها را لازم دانستیم. برای نمونه در حالی که بعضی از محققان (آدمیت، میلانی و حائری) اهمیت ویژه‌ای برای برخی نکات و ملاحظات مطرح شده از سوی رستم‌الحکما - چه در کتاب تاریخی رستم‌التواریخ و چه در بعضی نوشته‌های دیگر و از جمله آثار سیاسی‌اش - قائل شده‌اند، مصحح محترم به‌شدت او را مورد نقد قرار داده و بر این باور است که او روان‌پریش و هذیان‌گو و خودشیفته و خودبزرگ‌بین بوده است. (درآمد، صص ۴۲-۳۵) چنان که درباره‌ی صوفیه‌ی دوره‌ی قاجار و اندیشه و کنش سیاسی آن‌ها داوری‌های تندی دارد و بر این باور است که سیاست‌نامه‌ها و اندرزنانه‌های نوشته شده از سوی (برخی از) آنان که نمونه‌هایی از آن‌ها در همین مجموعه ارائه شده است، نشان می‌دهد که آن‌ها به انگیزه‌های جاه‌طلبانه و برای کسب قدرت و جلب حمایت شاه قاجار، برخلاف همه‌ی

۶ هجری قمری به این سو کمرنگ‌تر می‌شود. در دوره‌ی قاجار روند پررنگ شدن دوباره‌ی آن را شاهد هستیم. اما یک نکته‌ی ظریف در این میان هست که کلید درک یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین ویژگی‌های اندیشه‌ی سیاسی سنتی، یعنی شخص‌باوری و شخص‌محوری آن است و آن این‌که در همه‌ی متون مهم سیاسی در طول این دوران دراز هزار و چندصدساله حق شورش و نقد و اعتراض بر شخص یا اشخاص - امام، سلطان و... - مطرح است، اما هیچ‌گاه بحث نقد و نفی خود دستگاه و نهاد سلطنت استبدادی یا خلافت به میان نمی‌آید. به دیگر سخن، این نهاد و نظام است که مقدس و غیرقابل شورش و اعتراض است نه اشخاص. این نکته‌ی اساسی است که اشاره به آن را لازم دیدم. تفصیل و شرح آن بماند برای فرصتی دیگر.

رسالات مجموعه‌ی حاضر از نظر طرح مواردی چون شرع‌گرایی، باستان‌گرایی، مفهوم اختیار و آزادی و مساوات و... و پاره‌ای مباحث مربوط به تاریخ اجتماعی و فرهنگی - مثل نقد و منع فال‌گیری و رمالی و ستاره‌بینی و قماربازی و... - مطالب مهمی را در خود نهفته دارند و فراتر از ارزش و اهمیت خاص جهت تحقیق در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی جهت تاریخ اجتماعی و فرهنگی و... نیز مهم می‌نمایند. مصحح به پاره‌ای از این موارد در درآمد کتاب اشاره کرده و ما از تکرار آن‌ها درمی‌گذریم. درباره‌ی هر یک از این رسالات و اهمیت ویژه‌ی آن‌ها برای درک تاریخ اندیشه‌ی سیاسی و شرایط سیاسی دوران نگارش‌شان، سخن‌ها می‌توان گفت؛ اما این نوشته گنجایش شرح آن‌ها را - بیش از آن‌چه که آمد - ندارد. در پایان یک نکته‌ی مهم دیگر را نیز مورد اشاره قرار می‌دهیم و درمی‌گذریم: در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی ایرانی دوره‌ی اسلامی، سه جریان کلی را شاهد هستیم که عبارتند از: فلسفه‌ی سیاسی، شریعت‌نامه‌نویسی، سیاست‌نامه‌نویسی.

از آن میان، فلسفه‌ی سیاسی چندان جریان نیافت. با فارابی آمد و با او رفت. آن‌چه پس از او در چارچوب فلسفه‌ی سیاسی گفته و نوشته شد تقلید و تکرار گفته‌های او بود و از او و آثار او فراتر نرفت. شریعت‌نامه‌نویسی نیز اصالت و رواج سده‌های نخستین‌اش را حفظ نکرد. در سده‌های اخیر، سرانجام هر دو جریان در سیاست‌نامه‌نویسی ادغام و درآمیخته شدند. از این آمیزش در سده‌های اخیر معجون غریبی پدیدار آمد که به جای آن‌که محاسن و خواص سودمند هر سه را داشته باشد، تقریباً اثر هیچ‌یک را نداشت و از پاسخ‌گویی به مسائل و مشکلات سیاسی - اجتماعی ناتوان و عمدتاً توجیه‌گر زور و تغلب و خودکامگی موجود و مسلط بود. میراث اندیشه‌ی کهن، این چنین به دوره‌ی قاجار رسید و در رسالات سیاسی، که نمونه‌های مهمی از آن را در مجموعه‌ی حاضر می‌خوانید، بازتاب یافت. آیا با آن میراث تحریف‌شده و از اصالت افتاده و آن سنت خشک و راکد شده می‌توانستیم ظلم و استبداد رایج و شایع و چیره‌شده را علاج و درمان کنیم و از تاریکی‌های ناشی از آن راهی به برون - به راهی و آزادی و پیشرفت - بجویم؟! این شما و این سیاست‌نامه‌های دوره‌ی قاجار. پاسخ چنین پرسش‌هایی را از درون آن بجویید.

امثال ملک و مجدالملك و مستشارالدوله و... داشت و از جمله برخلاف آنان، نسبت به اصل تفکیک قوا و به‌طور کلی اخذ و اقتباس از غرب بی‌اعتنا و بی‌توجه بود.

مصحح درباره‌ی بعضی رسالات این مجموعه به این نکته اشاره کرده که در اواخر عصر ناصری انتقاد و اعتراض بر سلطنت روندی فزاینده یافته بود و برخی از این رسالات در واقع نماینده‌ی تلاش دستگاه سلطنت برای پاسخ‌گویی به چالش‌های برآمده از این وضعیت و علاج بحران مشروعیت سلطنت بود. به‌ویژه در دوره‌ی جنبش ضد‌رژمی و اندکی پس از آن، نظریه‌ی مابینت سلطنت با شریعت مطرح و تبلیغ می‌شد و رسالاتی چون وجوب دعای پادشاه و آداب ناصری و... در واقع بیانیه‌ای سیاسی علیه منورالفکران مبلغ این‌گونه اندیشه‌ها بود. (درآمد، صص ۸۰ به بعد) در این میان (همان‌گونه که آدمیت نیز در ایدئولوژی نهضت مشروطیت نشان داده است) رساله‌ی حقوق دول و ملل متمدن یا تحفه‌ی خاقانیه، نگارش سال ۱۳۰۹ق و چاپ ۱۳۱۲ق در تبریز جایگاه مهمی دارد. نظام‌العلماء که در کسوت علمای دینی بود، به استناد حدیث معصوم (ع) حق مردم را در شورش و اعتراض بر ظلم ظالم نادیده می‌گرفت و آن‌ها را به صبر و بردباری در برابر ظلم دعوت می‌کرد. این واکنشی از سوی او و امثال او در برابر خشم و ناراضی فزاینده‌ی توده‌ی مردم نسبت به دولت و سلطنت بود. جالب این‌که او تلاش می‌کرد تا با بهره‌گیری از تجربه‌ی تاریخی ایران یعنی هرج و مرج‌های جان‌فرسا پس از فروپاشی دستگاه سلطنت و هشدار و انداز توده‌های ناراضی نسبت به تکرار آن‌ها، بقا و تداوم سلطنت فاسد و معیوب موجود را توجیه و مردم را در برابر آن پذیرنده و وادار به صبر و سکوت کند. بر همین زمینه، درباره‌ی رجحان صبر و بردباری بر خروج و شورش بر شاه و دولت فتوا می‌داد. (درآمد، صص ۸۶ به بعد) این درحالی بود که مصلحانی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و ملک و... در این برهه بر عدم مشروعیت دینی سلطنت استبدادی پای می‌فشردند و نظریه‌ی شرعی کردن سلطنت موجود را به عنوان مقدمه‌ای اساسی در راه قانون‌مدار کردن سیاست و حکومت در ایران تبلیغ می‌کردند. این‌جا، درباره‌ی حق شورش مردم بر سلطنت و سلطان جائز و جابر و فاسق در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی - ایرانی - اسلامی اشاره‌ای، هرچند کوتاه، لازم است. در متون سده‌های نخستین اسلامی بحث از این حق بسیار پر رنگ است؛ اما از سده‌های ۵ و

**فلسفه‌ی سیاسی چندان جریان نیافت.
با فارابی آمد و با او رفت. آن‌چه پس از
او در چارچوب فلسفه‌ی سیاسی گفته
و نوشته شد تقلید و تکرار گفته‌های او
بود و از او و آثار او فراتر نرفت**